

شده با بقچه کوچک خود زیربغل، نیروی هوایی انگلستان را ترک کرد و ظاهراً بسیار خوشحال به نظر می‌رسید. شاه، دیگر جوان نبود. بلکه چهل و هفت سال داشت. ولی آنقدر خود را جوان می‌دانست که در نظر داشت با میل و علاقه سالهای متمادی و طولانی بازتشیستی خود را بگذراند.

در بامداد چنین روزی این مکانیسن خلبان گیره دوچرخه‌سواری را بر شلوار خود زد، پارچه‌ای کلفت و چهارخانه بدور صورت خود پیچید و بر روی دوچرخه خود پرید و در جاده کوچکی که به سوی جنوب می‌رفت در افق ناپدید شد.

چه منظره‌ای پیش پا افتاده‌تر از این که یک نفر نظامی درست در روز مرخصی از خدمت دیده شود؟ مکانیسن خلبان شاه به سوی کلادز هیلز^(۲) در حرکت بود که در این نوع زندگی کردن تجربه فراوانی داشت. به همین جهت کاری می‌کرد که زحمات داخل خانه‌اش به حداقل ممکن تقلیل یابد. مثلاً از لحاف و تشک پرهیز می‌کرد و به داشتن یک ساک برای خوابیدن قانع بود، جوراب به پا نداشت تا مجبور نباشد آنها را بشوید. یازده هفته بعد از مرخصی از خدمت، روز نوزدهم مه ۱۹۳۵ این مکانیسن خلبان در یک تصادف موتورسیکلت به هلاکت رسید. در بیست و یکم ماه مه مردی در کنار قبرش گریه می‌کرد. نام این مرد وینستون چرچیل معروف بود. مگر در این روز چه آدم مهمی را در این روستای کوچک انگلیسی دفن می‌کردند؟

در واقع مردی که در این مناظر شبیه کارت‌های پستی ابلهانه به هلاکت رسید. یکی از برجستگان تاریخ و یکی از نیرومندترین شخصیت‌ها و اسرارآمیزترین آنها بود که اروپا توانسته بود بوجود آورد. این مکانیسن خلبان بنام شاه‌کسی جز لورنس عربستان، جاسوس، مرد جنگی بی‌نظیر، نویسنده و مؤلف کتاب نبوغ‌آمیز: هفت ستون خرد نبود، کسی که بخشی از زندگیش علی‌رغم کوشش‌های شایان توجه شرح حال نویسانش، هنوز کاملاً روشن نیست.

چه شخصیت شگفت‌انگیزی؟ توماس ادوارد لورنس فردی از سرزمین گال^(۳) بود که در سال ۱۸۸۸ در ترمادوک^(۴) به دنیا آمد. از نژاد خالص سلت^(۵) بود و گرایش مقاومت ناپذیری به سوی مسافرت‌های دور و دراز، جنگ و حادثه‌جویی داشت.

از نیرویی غیرعادی که در اثر داشتن حس اطاعت از مافوق یعنی صفتی غیرطبیعی که سرنوشت بر او تحمیل کرده بود تا بتواند بهتر او را بیازماید و در کوره حوادث آبدیده کند برخوردار بود. این نیرو باهم زیادتر می‌شد. لورنس مرد کوتاه قدی بود. حدود یک متر و شصت، با وجود چنین قدی در سراسر زندگی خود توانست برتری قابل ملاحظه خود را نسبت به کسانی که به او نزدیک می‌شدند به کار گیرد. چهره‌اش پر قدرت بود. نگاهش آبی و همانند فولاد محکم بود. هوشش خارج از رده‌بندی‌های سایر مردم بود و حافظه‌ای معجزه آسا داشت. در بیست سالگی هرچه به دستش رسید خواند و احتمالاً همه چیز را به خوبی فهمید. به ویژه واله و شیدای نقشه‌کشانی بزرگ نظیر گزنقون و ناپلئون بود. روحیه ضد کنفرمیسیم او و همچنین بی‌تردید کشش نهانی و بیش از حد او به سوی شرق، وی را از ادامه تحصیلات کلاسیک بازداشت و به سوی باستان‌شناسی کشید.

در بیست و یک سالگی انگلستان را ترک گفت و با دوچرخه، لبنان و سوریه و فلسطین را طی کرد. غذایش شیر و میوه‌های گوناگون بود و در این مدت زبان عربی را به نیکی فرا گرفت. ولی هیچکس بدرستی نمی‌دانده که در این نخستین مسافرت واقعاً به چه کاری اشتغال داشته است. برخی فکر می‌کنند که در اعماق



به کوشش: حسن ابراهیم زاده

لورنس عربستان

کسی که چرچیل بر قبرش گریست

رنه ویکتوریل - ژان پیرامبر و هوریس ترجمه دکتر ابوالفضل قاضی است که بیانگر اهداف استعماری قدرت‌های بیگانه در نفوذ افراد و شیوه‌ها و شگردهای آنان در بستر سازی برای فروپاشی ملل مسلمان است. ***

در تاریخ بیست و ششم فوریه ۱۹۳۵، مکانیسن خلبان شاه^(۶) همانند کلیه سربازان مرخص

«آنچه از نظر می‌گذرد زندگی لورنس عربستان عامل محوری استعمار پیر انگلستان در فروپاشی امپراطوری عثمانی، تبدیل‌کننده کشورهای عربی به مستعمره انگلیس و زمینه‌ساز شکل‌گیری دولت غاصب صهیونیستی در آغاز قرن بیستم است.

این فرد که در کودتای افغانستان هم نقشی محوری داشته است از چهره‌های مرموز تاریخ است. این زندگی نامه برگرفته از کتاب «در پیشگاه حقیقت» نوشته

LAWRENCE OF ARABIA

آن روی سکه



بود و نردبان ترقی سیاسی در برابر او خودنمایی می‌کرد. در این هنگام بود که توماس ادوارد لورنس تصمیم شگفت‌آور گرفت.

به منظور فرار از این گونه امور بی‌معنی و پوچ و برای اینکه می‌باید در اقیانوسی از پوچی‌ها فرود رود در نیروی هوایی انگلستان با نامی مجهول به عنوان سرباز عادی استخدام شد. او را به اثبار اوکسبریج^(۷) فرستادند تا زمین را جارو کند. ظرف بشوید، سبب زمینی پوست بکند و توالت‌ها را پاک نماید. به چندین از دوستان شگفت‌زده خود گفت: هدفی که از این کار تعقیب می‌کنم برای آن است که تا نخوت شخصی خود را بشکنم. ولی آخر الامر شایعه‌ای بر سر زبانها افتاده که سرباز رس^(۸) کسی جز سرهنگ لورنس عربستان نیست. در نتیجه نیروی هوایی امپراطوری او را به زندگی غیرنظامی بازگرداند.

ولی این امر قهرمان ما را از هدف باز نداشت. سرسختی به خرج داد و در سال ۱۹۲۳ دوباره با نام جعلی دیگر ولی این بار در نیروی موتوریزه کار گرفت. نام خود را شاو گذاشت. بدون اینکه خم به ابرو بیاورد کلیه رنج‌ها و تعب‌ها دشوار تمرین «ابی‌ها» را تحمل کرد. در سال ۱۹۲۵ بالاخره موفق شد که دوباره وارد نیروی هوایی امپراطوری شود و نام مجعول شاو را برای خود نگهدارد. او را به هاراجی^(۹) فرستادند. در این هنگام، پادشاه افغانستان به وسیله کودتایی (برحسب تصادف!) از سلطنت خلع شد و یک روزنامه‌نگار آمریکایی جای پای لورنس را در آنجا یافت و در یکی از مقالات خود نوشت: با آنکه سرباز درجه دومی است، ولی ممکن است در این قضیه دخالت داشته باشد.

بهت و حیرت همه‌جا را فرا گرفت. لورنس به انگلستان فراخوانده شد و این بار برای همیشه از خدمت مرخص شد.

در سن چهل و هفت سالگی به عنوان خلبان مکانیسین دیده شد که خورجین نظامی را بر پشت خود بسته و دوچرخه‌اش را آماده حرکت می‌کند، ولی دیری نگذشت که دوچرخه خود را با یک موتور عوض کرد، بی‌آنکه بتواند یورش نظامی ببرد یا از قلاع مستحکم بالا رود، یا صحراها را طی کند یا دست به تحریرات بزند. هرچه می‌خواست گفته و نوشته بود و یکی از مهم‌ترین آثار این قرن را پدید آورده بود. حال چه چیزی برایش مانده بود؟ فقط سرعت!

روستایان منطقه مورتون^(۱۰) با وحشت دیدند که سروکله این فرد ناشناس بنام شاو پیدا می‌شد و قوانین تعادل بروی جاده کوچک آنها را نادیده می‌گرفت. فکر می‌کردند بی‌تردید دیوانه است. آیا واقعا دیوانه بود؟ شاید، ولی سلطان ماجرا و قهرمان ذوق، سلما!

پی‌نوشت‌ها:

۱. Show

۲. Clauds Hills

۳. Gall

۴. Tremadoc

۵. Celte

۶. Hitites

۷. Uxbridge

۸. Ross

۹. Harachi

۱۰. Moreton

منبع: در پیشگاه حقیقت، رنه ویکتور پیل - ژان پیرامبروهریس، ترجمه دکتر ابوالفضل قاضی، ص ۱۷۷ الی ۱۸۴

گردید در این دوره آغاز گردید. لورنس بی‌اعتنا به گرسنگی و تشنگی و بدون کوچکترین توجهی به خطر مرگ دایمی که از سوی دسته‌های چپالگر او را تهدید می‌کرد، یعنی خیلی پیش از ماثو، جیاب و کاسترو، روشها و استراتژی‌های جنگ‌های پارتیزانی را پایه گذاشت. بر این روال، دسته‌هایی از جنگجویان مقاوم و جسور که این سرزمین را به نیکی می‌شناختند توانستند از عهده ارتش مشکل و مدرن ترکها برآیند. لورنس از این به بعد روز به روز به نحو فزاینده‌ای جانب اعراب را گرفت. از اینکه شورش به صورت بازآفرینی و رهایی اعراب تغییر شکل یابد، موضوع شخصی او شد و با زندگی خصوصی او پیوند خورد، بدینسان احساس می‌کرد که وارد تاریخ خواهد شد. امروز کلیه کارشناسان با این جهش انقلابی لورنس که از صورت عامل سیاسی کشور خود بیرون آمد و به چهره قهرمان ناسیونالیستی عرب تبدیل شد، موافقت دارند. ولی در پایان جنگ با کمال شگفتی ملاحظه کرد که اعراب از زیر سلطه یکی به در آمده و تحت تسلط دیگری درآمدند. انگلستان عراق و فلسطین و اردن را به تحت الحمایگی خود در آورده و فرانسه نیز بر لبنان و سوریه تسلط یافته است. در حالی که لورنس به اعراب وعده استقلال داده بود و در این زمینه شخصاً متعهد شده بود. ولی با این همه افکار خود را به کناری نهاد. چرچیل که در این زمان به عنوان وزیرممالک مستعمره منصوب شده بود او را مشاور خود کرد و این دو نفر نسبت به یکدیگر احساس ستایش متقابل پیدا کردند. در این هنگام، لورنس عربستان دارای وجهه مردمی فوق العاده‌ای در لندن بود و موفقیت‌های او وارد افسانه‌ها شده

درآمده و تحت تسلط دیگری درآمدند، چرچیل که در این زمان به عنوان وزیر ممالکت مستعمره منصوب شده بود لورنس را مشاور خود کرد و این دو نفر نسبت به یکدیگر احساس ستایش متقابل پیدا کردند.



بود. معذک، از این وجهه استفاده‌ای نکرد. از روحیات انسانی بدش آمد و ناگهان به اشتغالات بیهوده و پوچ سیاسی، دروغ‌ها و تظاهرات آن پشت کرد و وارد راه دیگری شد. یعنی این فرد ماجراجو نویسنده بزرگی نیز از آب درآمد.

در سال ۱۹۲۶، لورنس کتاب اعجاب‌انگیزی بنام هفت ستون خرد منتشر ساخت. این کتاب شرحی است در باب لشکرکشی‌ها در عربستان که خود بهانه‌ای است برای اندیشیدن در باب موقعیت انسان و عظمت و حقارت آن. درهای جهان ادبیات با انتشار این کتاب بر روی او باز شد. به قله موفقیت و پیروزی صعود کرد. زنان طبقات بالا در برابر این مرد خارق العاده که صفات جنگجویی و شاعری را در خود جمع داشت غش و ضعف می‌رفتند. برنارشاو، نویسنده معروف از نیوگ او سخن می‌گفت، چرچیل در حلقه دوستان او درآمد. از لحاظ کشورهای عربی که اهمیت سیاسی خود را احساس کرده بودند، مانند شهریار شده بود که از اروپا ظهور می‌کرد. دارای درجه سرهنگی در ارتش شده بود. در میان چین‌های جلایه زیبایی خود بر لندن تسلط یافته بود. در سن سی و چهار سالگی در چندین نوع زندگی مختلف توفیق یافته

شهر بیروت فرو رفته بود و برخی دیگر گمان دارند که از طرف سرویس‌های مخفی انگلیس به آنجا رفته بود. از همان موقع افسانه لورنس آغاز شده بود.

یک چیزی قطعی است و آن اینکه نخستین مسافرت، سرنوشت این مرد جوان را رقم زد. از آن پس زندگی خود را وقف جهان غرب و مسائل آن کرد. در سال ۱۹۱۰ در مسافرت دوم خود به سواحل رودخانه فرات، رهنمون شد. هدف او چه بود؟ رسماً مطالعه مرده ریگ تمدن هیتی‌ها^(۶) ولی در سال ۱۹۱۰ وقایع و حوادث فراوانی در این بخش از جهان به وقوع پیوست.

چهار سال به آغاز جنگ جهانی اول مانده بود. آلمان راه‌آهن بین برلن تا بغداد را ساخت و مهندسان آلمانی نیز، برحسب تصادف در اطراف رودخانه فرات گرد آمده بودند. در این هنگام لورنس جوان به تعمیق شناخت خود زبان و آداب و رسوم دوستان عرب خود پرداخته بود. وانگهی فقط زندگی در میان اعراب را دوست می‌داشت. مانند آنان لباس می‌پوشید، مانند آنان می‌خوابید و غذا می‌خورد. افزون بر آن، برجسم ضعیف و شکننده خود انضباط سنگینی را تحمیل می‌کرد. درست مانند مرتاضان زندگی می‌کرد. با یک راهزن قدیمی رابطه برقرار کرد و همراه با او، پای برهنه و با لباس پادیه‌نشینان (جلایه) صحراها را طی کرد و به گوشه و کنار آن آشنایی یافت.

در آنجا، یعنی در دل صحرای سوریه بود که طی این عملیات مرموز، لورنس با یک خرکچی جوان پانزده ساله‌ای به نام صاحب آشنا شد. صاحب همان کسی است که بعدها ضمن نبرد به هلاکت رسید.

لورنس هنگامی که راهزن و خرکچی جوان را با خود به انگلستان برد در آنجا جنجال غریبی برپا کرد. در لندن همراه با دو دوست عرب خود و با لباس عربی ظاهر شد و از واکنش جامعه متمدن بریتانیا سخت به وجد آمد.

در سال ۱۹۱۳ دوباره به سوی شرق روان شد و در ۱۹۱۴ قهرمان ما به علت قد کوتاه خود از واحد ارتشی که در آن خدمت می‌کرد اخراج گردید و با درجه ستوان سومی در واحد جغرافیای ارتش به کار گماشته شد. اما دیری نگذشت که شناخت او از جهان عرب موجب گردید که در سرویس‌های اطلاعاتی ستاد ارتش انگلیس در قاهره به کار گرفته شود. از این تاریخ، لورنس از کلیه وسایل استفاده کرد تا اندیشه‌ای را که گرمای می‌داشت و برای شخص او اهمیت فوق العاده‌ای یافته بود، حاکم گرداند. بر آن مصر بود که قبایل بدوی یعنی سلاطین صحراها را از خواب بیدار کند تا اینان استقلال خود را از سیطره ترکها بدست آورند. البته دولت انگلستان با او کاملاً موافق بود، ولی به علل دیگر، یعنی تسلط برجاده‌های منتهی به هندوستان و مقابله با نفوذ فرانسه در این منطقه.

ماجرای واقعی جنگجویی‌های لورنس و موفقیت‌هایی که او بدست آورد و به علل آن ملقب به لورنس عربستان